هو العلیم

بلوغ و شرائط آن از دیدگاه اسلام

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۰

- مجلس سیزدهم

بیانات

آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سره

اعوذ باللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

اذَا رَأَيتُ مَولای ذُنُوبِي فَزِعتُ، وَ اذَا رأَيتُ كرَمَك طَمِعتُ فَان عَفَوتَ فَخَيرُ راحِمٍ وَ ان عَذَّبتَ فَغَيرُ ظالِمٍ[1]

ای مولا و آقا و سید من وقتی که نگاه به گناهانم کنم مرا فزع و وحشت و دحشت فرا می گیرد و وقتی که نگاه به بزرگواری و کرامت تو کنم، مرا طمع غالب می‌شود. پس اگر عفو کنی و ببخشی، و از تقصیرات و قصورها و گناهان ما درگذری، تو بهترین و نیکوترین و شایسته ترین رحمت آورندگان هستی، و اگر ما را بر این گناهان عذاب کنی و عقاب کنی کارخلافی نکردی و ظلم انجام ندادی.

---

[1] قسمتی از دعای ابوحمزه ثمالی

این عبارت امام سجاد علیه‌السّلام است در دو جنبه ربوبی و جنبه عبودیت و مربوبی، از یک طرف بزرگی و کرامت، و از عظمت رحمت را به او نسبت می‌دهد که: این خود، یک جای واقعاًض دیگری را می‌طلبد برای صحبت که، چگونه رحمت خداوند غالب است و بر همه چیز غلبه کرده؟ و از یک طرف مقتضای عبودّیت و مقتضای بندگی و مقتضای خلقی گناه و سرکشی و عنایت است که راجع به این مسئله نیز مطالبی عرض شد. البته نه امسال در همان سالهای گذشته که چگونه اقتضای اوّلی خلقی و نزول انسان در عالم کثرات، عصیان است و سرکشی و استکبار و فرق بین انسان و بین ملائکه و نفوس قدّسیه از این نقطه نظر عرض شد که در آنها مرتبه عقلی به فعلیت رسیده و صدور گناه از آنها متمشی نیست، از ملائکه صدور گناه متمشی نیست، نه اینکه آنها نمی‌توانند گناه کنند.

چوب و سنگ نمی‌تواند گناه کند زیرا فعل و تصرّفات آنها تصرّفات اختیاری نیست بلکه افعال طبعیه است که به مقتضای بروز علل و اسباب و

حوادث تکوینی آنها به تغییر و تبدلاتی آنها مشمول می‌شوند ولی کارهای آنها کارهای اختیاری نیست واز روی اختیار اعمال آنها انجام نمی‌گیرد. پس گناه که در آن گناه جنبه سرکشی لحاظ شده است در آنجا راه ندارد. و عرض شد در سنوات گذشته که آن حقیقت گناه به آن جنبه سرکشی و تمرّد او برمی‌گردد و الّا نفس عمل خارجی این موجب عقاب نخواهد بود، خود نفس عمل خارجی موجب عقاب نیست، آن جنبه استکبار و مقابله با نظام مصلحت اتم که همان نظام تشریع است او مستوجب عقاب است.

لذا در بسیاری از اوقات ما می‌بینیم که خود فعلی که در خارج انجام می‌گیرد، این فعل تعدّی به غیر نیست، ولی گناه است. در بعضی از ارتباطات مسئله، مسئله به تعدّی به عنوان ایراد ضرر و ایذاء به افراد دیگر مطرح نیست، بلکه صرف مخالفت از یک دستور پروردگار است و اگر انسان آن عمل را از روی جهل و نادانی انجام بدهد هیچ بر او مترّتب نیست، افرادی که از روی نادانی و از روی جهل بعضی از خطاها و اشتباهات را مرتکب می‌شوند. خوب بعد متوّجه می‌شوند که خطا بوده اشتباه بوده،

معامله‌ای کردند در او خطا و اشتباه بوده، خوب آن مقداری که مربوط است به حق النّاس است باید انجام بشود، ولی آن مقداری که مربوط به حق اللَه است خدا در آن مسامحه می‌کند.

اصل اوّل تسامح است افراد به خاطر همین کسانی که فرض کنید که در سنین طفولیت و اینها خطاهایی از ایشان سر بزند اصلًا خدا با آنها کاری ندارد، این نیست که در مسئله تقلید، مسئله بلوغ یک واقعه‌ای انجام بشود و فرد از یک پله یک مرتبه بیافتد در پله دیگر، نه یک همچنین مسئله‌ای نیست، بلکه مسئله بلوغ یک نشانه و اثری است برای وارد شدن در مرحله تکلیف و مرحله الزام و التزام، این نیست که فرض کنید که قبل از اینکه یک بچّه‌ای بخواهد به سن بلوغ برسد، حالا مراحل مراحلیت را طی می‌کند همین قدر که احساس کرد یکی از همین نشانه‌هایی که در رسائل عملیه واینها نوشتند به محض اینکه مشاهده کرد یک مرتبه حال و هوایش اصلًا می‌پرد، و یک جور دیگر می‌شود، یک قسم دیگر، یک شکل دیگر، یک هوای دیگر، یک عالم دیگر، نه این

جوری نیست همان است همان دیروزی است همان پریروزی است همان یک ماه قبلی است، هیچ تفاوتی نکرده فقط این را شارع به عنوان یک علامت قرار داده برای وارد شدن در مرحله جدید.

لذا می‌بینیم که خود شارع نسبت به مصادیق مختلفه بلوغ نظرات مختلفی دارد و احکام مختلفی دارد، راجع به نماز و اینها می‌گویند که وقتی پانزده سال تمام شد، این دیگر وارد قضیه بلوغ می‌شود یا در مورد دختران، خب در مورد دختران چهارده سالگی و اینها است و اینی که در نه سالگی است این جنبه الزامی ندارد بلکه جنبه مقدّمی دارد برای اینها در بلوغ که رفقا می‌دانند در دختران نظر ما بر ۱۴ سال تمام است، چهارده حدود چهارده همان حدودها، و در این قضیه مطلب این طور نیست که یک مرتبه فرض کنید که یک حالت دیگری پیدا بشود نه، ما از افرادی که، کسانی که خوب اعتماد داریم و اینها تا حالا نشنیدیم که بیایند بگویند که همین که پانزده سال قمریمان تمام شد آن یک دقیقه بعد، یک دفعه یک حال دیگر احساس کردیم، بابا آن موقعی که به دنیا آمدی که آنموقع ساعت نگذاشتند بغل مادرت

که زنگ بزند که شما در آمدید بیرون که، حالا سر وقتش قشنگ پانزده سال قمری یک ثانیه هم مو نمی‌زند، کامپیوتری است. همین قشنگ آن طوری آن موقع ساعت آن، موقع آن قدر جیغ و داد و این حرفها بود که اصلًا به ساعت و فلان و که آی گرفتند و این حرفها نمی‌گذاشتند درست. اینها این جوری نیست مسئله اینها آثاری است که در این آثار احساس تغییرات را خداوند در انسان می‌بیند و برآن اساس احکام مختلفه الزامیه و تکلیفیه را، بوضع می‌کند.

نسبت به تکالیفی که اینها تکالیف عادی است مثل نماز و فلان و روزه یا حتی در مورد روزه هم همین طور است حالا این طور نیست که فرض کنید یک نوجوان پانزده ساله‌ای در روزهای بلند تابستان بتواند فرض بکنید که این روزه‌ها را انجام بدهد و بایستی که خلاصه انجام بدهد یا اگر نشد، نه این طور نیست، اگر حالا فوقش خیلی ما بخواهیم در این زمینه احتیاط کنیم، می‌گوییم اگر نتوانست فرض بکنید که قضایش را حالا بعداً در روزهایی که، خوب ایام، ایام کوتاه است در آن جا روزه‌هایش را

به جا بیاورد. در این حدّ و الّا بیش از این نمی‌توانیم ما حکم به الزام بکنیم در این گونه موارد وَ جاهِدُوا فِي اللهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هذا لِيكونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيكُمْ وَ تَكونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللهِ هُوَ مَوْلاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ[1] حرج نداریم در دین ما حرج نداریم.

مرحوم آقا نقل می‌کردند از قول یک طبیبی که حالا آن بنده خدا این طور، تصوّرش این طور بود و حالا بین خود و بین خدا هم خودش می‌داند که چگونه بوده، این روزه می‌گرفت و البّته سنش هم دیگر تقریباً می‌شود گفت پیر بود دیگر، پیر شده بود و خیلی آدم ملتزم، نماز خوان، روزه گیر، کارهایش همه درست، از اطبّای معروف هم بود، البّته بنده اسمش را فراموش کردم، ظاهراً یک قومی‌و خویشی هم ظاهراً با ما داشته بله ایشان در موقع غروب که می‌شد نبض خودش را می‌گرفت، مثلًا نیم ساعت هنوز مانده به غروب می‌گفت: از الان دیگر روزه برای من ضرر دارد، نیم ساعت مانده به غروب

---

[1] سوره الحج (۲۲) قسمتی از آیه (۷۸)

شروع می‌کرد به خوردن. می‌گفت من تا این جا تکلیف برای من (لاضرر و لاضرار فی الاسلام) تا این جا، می‌گفتند بابا نیم ساعت دیگر مانده، بابا تو هم که دیگر شدی ملا لغتی تو که ملا لغتی شدی می‌گوید که نه تکلیف هم، استدلال هم می‌کرد، همان طور که تا به حال من مکلّف بر صوم بودم از الان مکلّف بر افطار هستم به جهت اینکه خودش این نبض را می‌گرفت، اینجایش را می‌گرفت، می‌گفت از الان برای من روزه ضرر دارد و می‌خورد و روزه‌اش را می‌خورد، خیلی قشنگ بدون اینکه اصلًا نه، ناراحتی بشود، نه چیزی بشود. می‌گویم آدم مسلمان، نماز خوان، فلان این حرفها، و روزه‌های بلند هم می‌گرفت ولی خوب، این جوری بود دیگر، این رسمش این بود حالا من نمی‌گویم او اشتباه می‌کرد یا درست بود.

چون او طبیب بوده و من نمی‌توانم نسبت به کار او اظهار نظر بکنم، اگر ما باشیم این نیم ساعت چیه! اگر دو الی سه ساعت هم باشد می‌گیریم و ولش کن، ولی حالا آن این طور تکلیف را احساس کرده و از

آن طرف هم خوب اضرار بر نفس را خوب می‌داند که حرام است که این را می‌گذارد بغل این می‌گوید، خوب الان دیگر نیم ساعت مانده، بعضی از اوقات یکربع بمانده بود. مرحوم آقا می‌گفتند: یک ربع مانده به غروب، نمی‌دانم چرا صدای قلبش همین یکربع مانده به افطار به تاپ و توپ می‌افتاد، صبر نمی‌کرد این بی پیر اقلًا یک نیم ساعت دیگر، صبح تا حالا در تابستان هزار تا تشنگی و اینها را کشیده، این قلب لامروّتش همان یک ربع به غروب مانده به تاپ و توپ می‌افتاد، حالا از این بعد بنده دیگر چیزم، هیچی روزه‌اش را می‌خورد. خوب حالا خودش می‌داند خودش می‌داند و خدای خودش که انشاءاللَه خدا هم با او، به مقتضای او، عمل می‌کند، شاید هم درست بوده ما نمی‌توانیم الان در اینجا قضاوت کنیم، قضاوت نباید زود بکنیم! رفقا قضاوت زود نباید بکنیم! باید این را در خودمان به قول امروزیها نهادّینه کنیم، نهادّینه ما هم از این چیزها بلدیم از این لغتها یک دو سه تا یاد گرفتیم به کار ببریم درست باید زود قضاوت نکنیم، همیشه نسبت به افراد آن حسن ظن را باید غالب کنیم اینها

چیزهایی است که دستوراتی است که به ما دادند، دستوراتی است دادند و بر اساس واقع، و خودمان هم مشاهده کردیم، متأسفانه چیزی که در این دوره زمانه نمی‌بینیم همین مسائل است همه چیز دیگر از بین رفته معیارها جای خودش را عوض کرده مسائل دیگر، ارزشها ضد ارزش شده، ضد ارزشها ارزش شده، صدق حماقت تلقی شده، نفاق و دروغ مصلحت تلقی شده، همه چیز عوض شده همه چیز. ظاهرا! هم فقط از دست امام زمان علیه‌السّلام کار برمی‌آید، که آن حضرت حالا چه مصلحتی می‌بیند که خودشان می‌دانند، که چه موقعی برای ظهور مقدر شده که بیایند، و اقلًا این مردم بدانند که حقیقت کجا بوده! این مردم بفهمند که آن چه که گفته می‌شده است نه آن بوده که بوده.

دیگر حالا ما در کار حضرت دخالت نباید بکنیم و خود حضرت می‌داند، چون صاحب دین و ولی دین خود او است و خود او به مشیت الهی و تقدیر الهی بصیر و خبیر است، و بقیه افراد جاهل و کور، و ما که کور هستیم ما را نشاید که در امر و کار خبیر و

بصیر بخواهیم اعمال رویه کنیم و اظهار نظر کنیم.

این بلوغی که در این جا هست این بلوغ نشانه وارد شدن است لذا نماز را فرض کنید که فرمودند که، خوب نماز واجب می‌شود و اینها واجب می‌شود و خیلی چیزها هست که واجب نمی‌شود، واجب نمی‌شود، مال یتیمی که در دست ولی او و قیم او است، این مال یتیم نباید هنگام بلوغ صلاتیه و صومیه به آن طفل یتیم مسترد بشود و اعطاء بشود، دلیلی ندارد اگر شارع حکم بر اعطاء مال ببینید وقتی که من عرض می‌کنم که تمام احکام شرع بر اساس عقلانیت است، خود شما این مطلب را دارید می‌فهمید، خود شما این مطلب را احساس می‌کنید، اگر شارع می‌گفت همین که فرزند یتیم در هنگام اتمام خمسه عشر سنین، پانزده سال تمام، باید تمام اموال به او مسترد بشود، خوب شما چکار می‌کردید؟ به این حکم می‌خندید! دنیا به این حکم می‌خندد، نصارا به این حکم می‌خندند یهود می‌خندد آنی که خدا را قبول ندارد می‌خندد آخر چطور ممکن است فرض کنید که میلیاردها را شما در اختیار یک بچه پانزده ساله‌ای قرار بدهید که تمام هم و غمش فرض کنید

که بازی و فوتبال و از این جور بساطها و این چیزها کار می‌کند، به دو روز همه اموال را به هوا می‌برد شکی نیست.

یکی از همین افراد یکی از همین اشخاص که رفقا می‌شناسند او را، این وصی بود، وصی از طرف برادرش که به رحمت خدا رفته بود، برادر بزرگترش به رحمت خدا رفته بود و او از طرف او وصی بود، این قضیه مربوط به دوازده سیزده سال پیش می‌شود، بله حدود سیزده سال پیش برادرش فوت می‌کند اینجا نبوده در یکی از همین کشورها بوده، فوت می‌کند و این هم وصی او بوده آمد پیش من که این یک فرزند دارد فرزندش هم فرض کنید که هفده، هجده سالش است، هفده، هجده سال و این اموال را چکار کنم؟ گفتم؟ شما حق نداری به این بدهی! بچّه هجده ساله را که بر نمی‌دارند اموال پدر، اموال این برادرش هم زیاد بود، خیلی وضع، مرد متموّلی بود، خیلی متموّل بود این که برنمی‌دارند فرض بکنید که به او بدهد که، گفت: من تحت فشارم گفتم: شما شرعاً مسئولید که نگذارید این اموال در اختیار او

قرار بگیرد، باید این اموال را به کار بیاندازید، به تجارت بیاندازید، به اشتغال بیاندازید، از مصارفش برای آنها خرج کنید، ولکن تا وقتی که به حد رشد نرسیدند حق ندارید بدهید. (وَ ابْتَلُوا الْیتامی حَتَّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَیهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْکُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ یکبَرُوا وَ مَنْ کانَ غَنِیا فَلْیسْتَعْفِفْ وَ مَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیأْکلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَیهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَیهِمْ وَ کفی بِاللهِ حَسِیباً)[1]

این که قبل از همین که به مرتبه رشد رسیده است این بالغ نیست خلاصه آن بنده خدا هم قبول کرد و یک مقداری از این اموال را که در اختیارش بود بست و بلوکه کرد که نتواند، نگذاشت به اصطلاح آنها تصرّف کنند، با اینکه از طرف زن آن بنده خدا در تحت فشار قرار گرفته بود، که بگیرد یا این که نمی‌دانم برای بچّه‌ها یک مقداری متعرض او شدند و اذیتش کردند ولی در عین حال چیز نکرد، یک مقدار زیادی از این اموال پیش این نبود در اختیار همان خود خانواده و اینها بود به دو هفته، به دو هفته تمام، آن اموال رفت هوا! یعنی حالا من دیگر بیشتر

---

[1] سوره نساء (٤) قسمتی از آیه (٦)

توضیح نمی‌دهم که چه جوری رفت هوا، هم رفت هوا، هم رفت زمین، هم هر دو، هم هوا رفت هم زمین، بیشترش زمین رفت، خوب این چیه قضیه! خوب این همین است، تازه این آقازاده هجده سالش است و سه سال هم از بلوغش گذشته نه اینکه پانزده سالش است، فقط آنی که الان او دارد دست عمویش را می‌بوسد اگر تو آن موقع این اموال را به ما داده بودی یا به هوا می‌رفت یا به چاه و زمین می‌رفت به آن جا می‌رفت، و همینی که الان مانده دستش فقط دستش را گرفته، درست شد این می‌شود حکم عقلانی، یعنی اینی که شارع می‌فرماید که: در پانزده سالگی بالغ، بعد هم می‌گوید که بلوغ داریم تا بلوغ، فرق می‌کند بلوغ مراتب تشکیکیه دارد.

بلوغ عبارت است از اشتداد قوه عقلانیه در نفس، برای تشخیص مصالح و مضار دنیا و آخرت، این را می‌گویند بلوغ، نه بلوغ است تشکیک است، بلوغ یک امر معقول به تشکیکی است، امر فیکس و در یک چارت معین و اینها نیست، این یک مسئله‌ای است که انسان در وجود خودش احساس می‌کند و

افراد هم این را تشخیص می‌دهند، عادی تشخیص می‌دهد، در محکمه تشخیص می‌دهد که این فرد چه قدر است! امتحانش می‌کند این طرف آن طرف قدرت فهمش را، قدرتش را می‌فهمد، تا این که حکم می‌کند نسبت به او به این قضیه، این می‌گویند حکم، حکم عقلانی، احکام اسلام، احکام عقلانیه است در تمام موارد حکم، حکم عقلانی دارد، چندی پیش نسبت به مسائل ولایی عرض شد که این مسئله یک حکم عقلانی دین است نه حکمی که فرض کنید که صرف یک حکم اعتباری و تنزیلی و اینها نیست، حکم عقلانی است بر آن اساس میزان تصرّفات شخص در امور شخصی و در امور حسبیه باید مدّ نظر قرار بگیرد. میزان اطلاعات شخص، میزان علم و معرفت شخص، میزان تخصّص شخص، میزان اطلاع شخص، میزان تدبیر شخص، میزان فهم شخص، از مسائل دینی. بعضی از اوقات انسان نگاه می‌کند به بعضی از احکام و فتاوا که این طرف و آن طرف می‌شنود فقط کم مانده چهارتا شاخ در بیاورد که آخر این احکام و این فتاوا از کجا درمی‌آید؟! عجیب است‌ها عجیب است! بنده در یک جا دیدم

یک بنده خدای حالا اسم نمی‌بریم، چرا اسم ببریم، یک جا مشاهده کردیم از یک شخصی استفتا شده بر اینکه، اگر یک بچّه‌ای را در یک رحم مادری، استیجاری قرار بدهند، این مادر، این چه شخصی خواهد بود؟! فرض بکنید که یک نطفه‌ای را این لقاحی انجام بشود البّته از نظر شرعی اشکال ندارد، این یک لقاحی انجام بشود تا این مقدارش نه، اینکه این فرض کنید که نطفه مرد را با یک زن دیگر نخیر این حرام است، حرام است، نطفه مرد را با زن بدون نکاح این حرام است، و نکاح هم باید نکاح فعلی باشد، یعنی در وقت لقاح باید نکاح باید محقق باشد که این مسئله صور مختلفی دارد، مثلا فرض کنید که یک شخص با یک زنی در یک وقتی که در نکاح بودند از آن شخص نطفه وجود دارد از خود زن هم نطفه وجود دارد، ولی این دو با هم لقاح نشدند، پیدا نشده. بعد این زن طلاق می‌گیرد به مجرد طلاق گرفتن، آن دو نطفه از هم اجنبی می‌شوند! دیگر بین آنها ارتباط و تعلّقی نیست.

در هنگام لقاح باید نکاح وجود داشته باشد و

عقد نکاح وجود داشته باشد. این هم دیگر دوستان و رفقا در قضایا و در مباحث صحیح و عقد باید بروید آن جا ریشه هایش را در آن جا که تلبس به مبدأ در وقت اشتقاق این به چه کیفیتی است؟! که جنبه فعلیه و جنبه حالیه باید داشته باشد در وقت لقاح باید این نکاح محقّق باشد.

پس بنابراین اگر نطفه یک مردی را با یک زنی که در غیر وقت نکاح است و بخواهد لقاح انجام بشود این ولد می‌شود، ولد حرام زاده و این نسب در اینجا ندارد، زیرا این لقاح بدون نکاح بوده بدون ازدواج شرعی بوده، پس بنابراین حکمی بر او مترتّب نخواهد شد، نه به مادر می‌رسد و نه به پدر می‌رسد، بله اگر لقاح در خارج انجام گرفته از یک مرد و یک زن که خوب، زن مشکل دارد، و نمی‌تواند این را بپروراند، در خود بپروراند و حمل پیدا کند، اشکال ندارد که در یک مختبری آزمایشگاهی امثال ذلک، بر این امکنه این لقاح انجام بگیرد و آن وقت اشکال ندارد که این به عنوان استیجار این فرض کنید که در یک رحم زنی قرار بگیرد این مشکلی ندارد از نظر شرع هم مشکلی ندارد، خوب حالا این فرزند ملحق

می‌شود از آن طرف به آن پدر صاحب نطفه، این هم ملحق می‌شود به همان به اصطلاح مادر خودش، مادر خودش است که با صطلاح با شوهرش دارد زندگی می‌کند، و هیچ ارتباطی به این ندارد، بله ما اگر بخواهیم بگوییم از باب تنقیح مناط و ملاک اگر بخواهیم بگوییم، حالا آنجا آیا می‌شود یا نمی‌شود؟! که آن بحثش جداست که آیا این محرمیت حاصل می‌شود؟ این یک مطلب دیگر است این ارتباطی دیگر به این ندارد، از نظر مادر واقعی این جایی بوده فرض کنید مثل آزمایشگاه بوده

حالا فرض کنید یک زنی این تحمّل این رشد و این باروری این جنین را الان انجام داده، خوب سوال شده در یک همچنین وضعی استفتاء شده مادر واقعی این کیست؟ پاسخی که داده شده این است که: مادر واقعی همینی است که رحمش اینجا گذاشته. این مادر واقعی است!! چرا چون آیه قرآن داریم الَّذِينَ يظاهِرُونَ مِنْكمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيقُولُونَ مُنْكراً مِنَ الْقَوْلِ وَ

زُوراً وَ إِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ[1] به به به به به زرشک، از آن جایی که زرشک می‌خواهد، یک زرشک حسابی، سه منی زرشک سه منی، عزیز من (وَلَدَنَهُم) یعنی از آن نکاح، یعنی نطفه مال او است نه اینکه فقط رفته آن تو درآمده این شد وَلَدَنَهُم این که ولدنهم نیست.

پس اگر بنابراین حالا یک روزی کار به آنجا برسد که حالا مردم بتواند نمی‌دانم یک جا شده این را نمی‌دانم دروغ و راستی من نمی‌دانم همین قدر ما شنیدیم مرد هم توانسته یک همچنین کار بکند آن مرد هم ننه شده، این با این با این دیگر، این از کجای مرد درآمده که این مادرش شده، واقعاً آدم شاخ در می‌آورد آخر بابا جان چه جوری تصوّر بکند انسان، این چه طرز استنباط است! این چه طرز اجتهاد است آخر؟ این کجا با عقل بچّه پانزده ساله وفق می‌دهد که، از این آیه قرآن این استنباط و این، اینها چیه قضیه؟ یعنی خدا به داد برسد، خدا به داد برسد، که یک نفر مقلّد داشته باشد و بعد بلند بشود این فتوا را بدهد و بعد آن را مادرش حساب بشودو بعد هم

---

[1] سوره المجادله (۵۸) وسط آیه (۲)

مسائل دیگر.

پس بنابراین بفرمایید: ارث هم از آن می‌برد به آن هم ارث می‌دهد، و سایر مسائل بر او محقّق می‌شود و نمی‌دانم به دختر و پسر او حرام می‌شود و دیگر مطالب، و مطالبی که پشت سرش و تبعاتی که نسبت به این قضیه حاصل می‌شود؟ این چیه؟! این مال همین است که شخص معرفت باید داشته باشد، بینش باید داشته باشد، نسبت به احکام، نسبت به دین، نسبت به باطن دین، نسبت به معرفت دین، نسبت به شناخت دین، نسبت به مراتب الهی، اینها کجا رفت! این حرفها چه شد؟! کجا رفت این حرفها چه شد اصلًا چه شد؟! وقتی که در مشهد مرحوم آقا رضوان اللَه علیه آن جلسات ولایت فقیه را در حکومت اسلام، درسهایشان را می‌دادند به این روایت از مصباح الشریعه رسیدند که می‌فرماید: (ولا یجوز الفتیا لمن لا یستفتی من اللَه بصفاء سرّه) عجیب روایتی است خیلی عجیب است خیلی این عجیب روایتی است خیلی انسان را، این روایت به فکر وامی‌دارد به فکر وا می‌دارد ولایجوز و نشان

می‌دهد که دین این قدر هم سهل و آسان نیست که ما این قدر آن را آسان گرفتیم، مثل آب جوبی که می‌رود همین طوری این هم طوری دین یعنی در اختیار قرار دادن راه، برای افراد که این راه، آنها را به فعلیت اخرویه برساند. آقا مگر لبوفروشی است عزیز من؟!

مگر باقلوا و باقالی فروشی سرچهار راه است؟! راه را به فرد نشان بدهیم که آن راه این فرد را به فعلیت تامه می‌رساند، نه اینکه نماز دو رکعتی اللَه اکبر اوّلش بسم اللَه آخرش هم تکبیر و تمام شد و رفت این دین است، دینی است که انسان را به مقام معرفت امام علیه‌السّلام برساند، دینی است که انسان را به مقام معرفت اللَه برساند، آن کسی که بلند می‌شود می‌آید، می‌گوید که طواف باید جوری بکنی شانه‌ات را مواظب باشی که نرود، این کدام دین راه انسان را به حقیقت طواف و به آن مقام اتّصال پروردگار، با بنده در موقع طواف وانجذاب به او، می‌کشاند این که تمام توجّه به کثرات است، تمام توجّه به دنیا و تعلّقات است.

کدام این است ما در شرح حال رسول خدا

می‌خوانیم که حضرت در آن حج در آن سفری که به حج مشرّف شدند در عرفات در آن جا آمدند و هنگام غروب قبل از افازه[1] به مشعر بر شتر سوار بودند و افراد می‌آمدند از حضرت سوال می‌کردند، حکم شرعی می‌پرسیدند، مسئله می‌پرسیدند، که یا رسول اللَه این کار را کردیم، حضرت فرمودند اشکال ندارد، آن کار را کردیم اشکال نداریم، هر چی از حضرت پرسیدند حضرت فرمودند اشکال ندارد! بعد فرمودند (افیضوا فقد رحمکم اللَه و غفرکم اللَه) حرکت کنید که خدا شما را بخشید و شما را مورد عفو و مغفرت خودش قرار داد (کیوم ولدتکم امهاتکم) مثل روزی که مادران شما، شما را به دنیا آوردند. این عرفات و این حالات و این مسائل برای چه کسانی است؟! برای کسانی که در روز عرفه متوجّه خود باشند، متوجّه حالات خود باشند، متوجّه بدبختی‌های خود باشند، متوجّه گرفتاریهای خود باشند، متوجّه آن بیچارگی‌های خود باشند. درست؟

---

[1] افازه: از سرزمینی به سرزمین دیگر رفتن

حالا ما می‌آییم به یک چیزهای عجیب و غریب، اصلًا یک مسائل دیگر، اصلًا نه عرفات می‌فهمیم چه است تمام این حالات همه میرود، تمامش می‌رود. من در یک سفری که مشرّف شده بودم به مکه برای حج تمتع، خب خیلی همان روز عرفه، که از صبح بلند شدیم و اینها خیلی حال و هوا، خیلی عجیب بود، فضا عجیب بود و واقعاً هم عجیب است، واقعاً هم عجیب است، آخر این جا عرفات و جایی که امام زمان علیه‌السّلام در آن روز قطعاً حضور دارد، در آن سرزمین حضور دارد، از خود وجود حضرت تراوشات ولایی بر همه صحرای عرفات دارد می‌کند، خود نفس وجود حضرت، نفس حضور حضرت دارد، و انسان مشاهده می‌کند، این جریاناتی که می‌بینید، دست خودش نیست، این حال و هوایی که احساس می‌کند دست خودش نیست، این مسائلی را که می‌بیند خود را اصلًا در یک فضای دیگر می‌بیند، در یک عالم دیگر می‌بیند، در یک وادی دیگر می‌بیند، خوب با این کیفیت می‌آید جلو، حرکت می‌کند، می‌رود ظهر بعدازظهر، آن قضایای داستان دعای روز عرفه و کذا و اصلًا خوب ببیند

دیگر، اصلًا خود خدا هم خجالت می‌کشد، از خودش این را نبخشد، یعنی وضع و اوضاع به یک نحوی است که آن چه را که در آن روز اتّفاق می‌افتد برای افرادی که در آن روز هستند و در روز عرفه وضعیتّی است که اصلًا خواهی نخواهی بخشش اصلًا رحمت و مغفرت و بخشش و اینها مثل باران بر آن افراد نازل می‌شود.

این حال بود بود بود یک مرتبه ما دیدیم قضایا جور دیگری شد، و وضع جور دیگری شد، و آقا آن حال رفت که رفت که رفت که رفت، من فقط یک دعا کردم گفتم: خدا فقط خیر بدهد، خدا فقط خیر بدهد، به آنهایی که این مسائل را مسبب هستند، فقط خدا خیرشان بدهد خدا چه دیگر بگوییم؟! به طور کلی و با خودم قرار گذاشتم اگر این دفعه مشرّف شدم که همین طور هم بودم یکی دو دفعه بعد مشرّف شدم از صبح که روز عرفه می‌شود بلند شوم اصلًا بروم در وسط بیابان و یک جایی دیگر که اصلًا با خودمان باشیم خلاصه با حال و هوای خودمان باشیم با وضع خودمان باشیم درست شد. خوب آخر

ما چه جوابی داریم بدهیم به این افراد به این مردم به این اشخاص به این حالات، به این وضع، و به این، آخر واقعاً چه باید بگوییم؟! چه باید بگوییم؟!

این جاست که خلاصه خیلی مطلب است، خیلی مطلب است و خیلی چیزها را نمی‌شود گفت، نمی‌شود گفت، مسائلی که به عنوان اصل در میان ما حاکم شده و جاری شده این را هر کس خودش می‌داند، شاید بعضی ما نمی‌خواهیم چیز بکنیم، شاید بعضی جور دیگر متصّل بشوند، مگر ما اطلاع داریم بر ارتباط افراد، مگر ما ارتباط داریم، مگر ما ارتباط داریم، شاید بعضی جور دیگر متصّل بشوند، شاید بعضی جور دیگر نزدیک بشوند، شاید بعضی جور دیگر تکلیف احساس کنند، هر کس تکلیف خودش هر کسی تکلیف خودش، ولی حداقل ما آن تکلیفی را که احساس می‌کنیم، تحمیل نکنیم بر بقیه! هر کس تکلیف خودش را می‌داند و حساب و کتاب خودش را می‌داند.

در همین سفر اخیری که دو سال پیش بود ظاهراً که مشرّف شدیم دو یا سه سال پیش بود، مستحب است بین عمره، عمره تمتع و بین حج تمّتع مستحب

است که انسان در همان لباس احرام باقی باشد ما هم در همان حوله احرام بودیم، چند روز فاصله بود، چند روز فاصله بود و ما در همان حوله احرام بودیم هر که از رفقا ما را می‌دید خیال می‌کرد تازه آمدیم، یک نفر از افراد از خیلی معنونین در مسجد الحرام دو روز مانده بود به حرکت به سوی عرفات، ما را با همین لباس دید خیلی تعجب کرد گفت ا آقا شما الان آمدید گفتم نه ما شش هفت روز است، خیلی وقت است هفت هشت روز است که ما مشرّف هستیم، گفت پس لباستان، گفتم: مستحب است گفت عجب عجب خیلی اظهار شرمندگی کرد و خیلی اظهار چیز و خیلی اظهار ندامت و حسرت، که ای کاش ما ملتفت بودیم، ملتفت بودیم و متوجّه می‌شدیم، درست شد.

خوب ما و رفقای ما و اینها این لباس را پوشیده بودند و چیز بودند و اینها آن آخوند کاروان آمده بود گیر داده بود، آقا این چه لباسی است شما می‌پوشید به ما که حرفی نمی‌زند به همین بندگان خدا که بودند این بدعت است آمده بود این جوری می‌کرد

می‌گفت بدعت است! گفتم که به این برو بگو فلانی می‌گوید بدعت را با چه می‌نویسند با عین است یا با همزه است، آنی که شما می‌فرمایید با همزه است با عین نیست، این رفته بود به او روحانی کاروان گفته بود که طهرانی می‌گوید که شما که می‌فرمایید بدعت است آن بدعت با همزه است چون بدعت با عین ظاهراً نیست، این قضیه را شما بعد گفتم به ایشان بفرمایید یک قدری مطالعات خودشان را زیاد کنند آن گاه بیایند مسئول کاروان بشوند و روحانی کاروان بشوند.

خلاصه بنده خدا به او برخورده بود و رفته بود به بعضی از جاها مراجعه کرده بود دیده بود نه این همین طوری که می‌گوییم درست است و خلاصه دیگر کاری نداشته بود و دیگر مسئله خب ببینید آخر آدم لباس احرام تنش می‌کند می‌گویند شما بدعت آوردید ا عجب بدعت و بعد هم یک بنده خدایی از یک جایی آمده بود و به این رفقا گفته بود که بله گرچه حالا گرچه او این مقدار دیده بود خوب هست دیگر این که بله گرچه این درست است و مستحب است ولی برای این که همه یکنواخت بشوید!

یکنواخت لباسها بشود باید در بیاورید گفتیم غلط کردی! کی به تو یک همچنین اجازه‌ای داده، که جلوی سنت خدا و رسول خدا را بگیری، یکنواخت ا عجب تو چرا نمی‌یایی یکنواخت بشوی؟ تو لباس احرام بپوش تا یکنواخت بشوی چرا اینی که می‌خواهد بر سنت پیغمبر عمل بکند این بیاید دست بردارد که با بقیه یکنواخت بشود؟! صد سال سیاه می‌خواهیم یکنواخت نشود، مگر حالا در حج یکنواخت شدن هم داریم، آنی که یکنواخت است مربوط به موقع احرام است و مربوط به انجام اعمال و رفتن عرفات است، هیچی یکنواخت شدن یعنی چه؟! همه یکنواخت باشیم التفات می‌کنید خوب این اینها ناشی از چه می‌شود؟ ناشی از جهل است اینها ناشی از جهل است و ناشی از نادانی است که ما نمی‌خواهیم بر آن مرامی باشیم که، بر آن مرام رسول خدا دستور داده می‌خواهیم بر مرام تفکری و تخیلی خودمان باشیم، نمی‌خواهیم بر آن مرام باشیم، که امام زمانمان در آن موقع بر آن مرام است، امام ما بین عمره و بین حج با لباس احرام می‌گردد در مکه و به

ما گفته می‌شود که نخیر، باید به غیر از آن باشید! چرا به غیر از آن باشید؟!

شمایی که یک همچنین مطلبی را می‌گویی آیا نمی‌دانی که کسی که این حکم را وضع کرده بر اساس توّهمات و تخیلات بشری وضع نکرده بر اساس نظام تکوین وضع کرده، آن حالی که در موقع احرام برای شخص محرم است با استدامه تلبس به لباس احرام، همان حال را انسان در وجودش احساس می‌کند تا حج چقدر فرق می‌کند، خیلی تفاوت دارد که انسان وقتی که احرام می‌بندد برای عمره تمتع وارد احرام می‌شود، وارد حریم خدا می‌شود، لباسش را در می‌آورد، زینت را در می‌آورد، یک حوله می‌اندازد به دوشش، یکی هم حوله به کمر همین، تمام شد. از همه تعینّات راحت می‌شود، پاک می‌شود، بیرون می‌آید خالص می‌شود، می‌رود با این حال انجام می‌دهد آن طوافی که با آن انجام می‌دهد، با طوافی که با لباس انجام می‌دهد، دوتاست، آن خوابی که با لباس احرام می‌کند، با خوابی که با لباس عادی، همین دشداشه، همین دشداشه‌های سفید، هم بپوشید باز بهتر است از لباسهای کت و شلوارهای

کذایی غربی که آمده میان ما مسلمانها، باز این چیه؟! این از آن باز فرق می‌کند و باز تفاوت می‌کند. آن حال و هوای احرام را انسان با خودش با همان لباس احرام می‌کشاند، می‌آید می‌آید تا می‌رسد به روز هشتم که روز حرکت به سوی عرفات است که، البتّه به سوی منی می‌بایست انسان برود در شب نهم نه به عرفات، مستحب است انسان شب نهم، سنیها می‌روند منا و حقّ هم با آنها است، حق، با همین سنیها است که به سنّت پیغمبر صلی‌تلله‌علیه‌وآله عمل می‌کنند.

شب نهم را مستحب است که انسان در منا باشد و بعد صبح حرکت کند از منا به سمت عرفات و از ظهر که زوال شمس است باید قصد وقوف در عرفات را تا زوال مغرب، باید داشته باشد که، در بعضی از این سالهایی که ما همین طور به نحو آزاد رفتیم، ما شب را در منا بودیم، شب نهم را ما در منا، آن جا به سر بردیم و خیلی عجیب، خیلی عجیب بود، اصلًا مشخص است که حال و هوای، اصلًا تمام اینها برنامه ریزی شده است.

یعنی می‌گویند شب نهم در منا باشید حساب دارد! همین طوری هری نیامده بریزند بگویند بکنیم یا نکنیم، حساب دارد شب نهم در منا، وقوف در عرفات باید ظهر باشد، شب باید در چیز باشد شب یازدهم و دوازدهم را باید در منا بود. گرچه انسان می‌تواند در مکه یا در مسجدالحرام باشد و به عبادت و به ذکر خدا بگذراند ولی آثار منا بر او بار نمی‌شود، شب یازدهم و دوازدهم را در منا آدم باید باشد، گرچه اشکال ندارد که در آن جا هم باشد، ولی مستحب است المبیت، مبیت به منا، یعنی بیتوته کردن فقط سنگ زدن که نیست، جانم شب را بودن و از حال و هوای آن شبهای منا بهره بردن اینها حساب خودش را دارد در آن جا.

برای بسیاری از اولیاء خدا و بزرگان آن حالات توحیدی که در موقع حجّ پیدا شده در منا بوده! نه در عرفات در عرفات و اینها به جای خود، آنها حالات و مسائل خودش را داشتند، عرفاتش به جای خود، منا مشعرش به جای خود، هر کدام، ولی برای آن حالات توحیدیه عجیبی در همین سه روزی که در منا بودند حاصل شده! و منی را خیلی باید خلاصه

قدر بدانیم. خیلی باید روی آن حساب باز کنیم، در مکه انسان اگر هم می‌رود خوب است برود و اعمال را انجام بدهد، دوباره برگردد، دوباره در منا یا بگذارد اعمال را برای بعد از دوازدهم که خیالش راحت، دوازدهم برود انجام بدهد. کسی که دنبالش نکرده که حتماً بایستی که زود انجام بدهی و راحت بشوی نه آدم قشنگ و با خیال راحت این روز دهمش را می‌گذراند و یازدهم می‌گذارند و دوازدهم، و بعدهم بلند می‌شود می‌رود مکه باز هم عجله نداریم که اعمال را انجام بدهیم، هان عجله داریم که چی منتظرتان است؟ منتظر نیست انجا انجا کسی منتظر نیست، بگذارید راحت سر فرصت فکر انجام دادن اعمال شما را مشغول نکند، بلکه به عنوان یک عملی که خوب در آینده انجام خواهید داد یک روز بگذرد، تو مکه نروید انجام بدهید دو روز بگذرد نروید انجام بدهید سه روز بگذرد نروید انجام بدهید، بگذارید خلوت تر بشود، مطاف خلوت تر بشود.

مسعی خلوت تر بشود. کی گفته که اصلًا

بلافاصله وقتی که آن سر را تراشیدید و ذبح انجام شد یا علی فلنگ را ببندید و عین فرفره بروید به سمت مکه و کارها را انجام بدهیم. و لباس را در بیاورید گرچه لباس را بعد از قربانی هم می‌شود انسان در بیاورد، و اینها در بیاورد و بعد هم انجام بدهد نه بگذارد سر فرصت بگذارد بر بستر زمان حرکت کند زمان او را به جلو ببرد، او جلوتر از زمان حرکت نکند، حالش را با گذشت زمان عادی قرار بدهد، موازی قرار بدهد، برود بله دوازدهم برود، در بنده خیلی اتّفاق افتاده، گاهی از اوقات که حتی دو یا سه، روز یا سه روز هم شده که سه روز بعد از آمدن از منی به مکه اعمالم را انجام نداده بودم نه راحت راحت نمازمان را می‌خواندیم می‌رفتیم البّته طواف انسان نباید بکند، مگر اینکه اوّل طواف واجب را انجام بدهد، طواف مستحب قبل از انجام طواف واجب جایز نیست، آن را در نظر داشته باشید ولی می‌رفتیم در مطاف حال نداشتیم خسته بودیم آخر اعمالی که آدم با خستگی انجام نمی‌دهد، اعمالی که انسان انجام می‌دهد باید با نشاط باشد آخر کی این حرفها توی کلّه ما می‌رود، عوضی به ما گفتند،

عوضی به مردم می‌گویند، که زود انجام بده خلاص شو، باید طوافی که انجام می‌دهی بگویی بخندی بشکن بزنی شنگول باشی سر حال باشی، بتوانی دو دفعه هم گفتند طواف انجام بده حالش را داشته باشی سه دفعه هم گفتند، با این حال باید بروی طواف را انجام بدهی بعد هم برو بنشین یک ساعت بنشین استراحت بکن آب بخور، آب زمزم که مرحوم آقا فرمودند هر چه بیشتر آب زمزم بخورید بیشتر از آن برکات و نصیب حضرت ابراهیم و اسماعیل سلام‌اللَه‌علیها نصیبتان می‌شود. آب، آدم بگیرد و بخورد و مستحب است که به سرش بریزد و به بدنش بریزد و ما وقتی که می‌رفتیم خالی می‌کردیم شری تمام خیس خالی می‌شدیم، توی آن سفر اوّلی که با مرحوم آقا رفتیم به حجّ دیگر رفقا به آقا می‌گفتند که: آقا شما بریزید، من شانزده سالم بود که مرحوم آقا آب آوردند در یک کاسه گرچه ایشان در آن جا دارند من یکخورده پانزده سالم بود ولی نه حدود شانزده سال و نیمم بود، بنده در آن سالم شانزده سالم متجاوز چند ماهی، شانزده سال و نیم

این حدودها بودم آن‌ها رفقا ایشان کاسه را پر می‌کردند آن موقع در خود مسجدالحرام بود، شیر آب مثل الان نبود الان تغییراتی کرده این ظرف را پر می‌کردند ومی‌ریختند روی سر ما یکی یکی یکی خیس دوّمی سوّمی چهارمی وقتی کاملًا مثل دوش رفته می‌شدیم، نفر بعدی آن می‌آمد این جوری آقا، سر کیف طوافمان را می‌کردیم سعی را انجام می‌دادیم می‌فهمیدیم چی است قضیه! یک چیزی است الان دری دری دِبدو، آن نمی‌دانم طواف را انجام بده و بعد هم برو سعی انجام بده، آی خلاص شدم، راحت شدم، از دست این طواف و این چیزهایی که به سرمان است خوب این که نشد، واللَه قسم ائمه ما این جوری انجام نمی‌داند حج را! قسم جلاله می‌خورم روز قیامت بیاید جلوی من را بگیرید، واللَه اینها این طور انجام نمی‌دادند!

امام صادق علیه‌السّلام داشتند طواف می‌کردند امام باقر علیه‌السّلام هم نشسته بودند، هی حضرت طواف می‌کردند از سر و روی حضرت همین طور عرق ریخته بودند، نوجوان بودند امام صادق علیه‌السّلام نوجوان بودند حضرت صدایشان کردند

بیا اینجا آمدند گفتند که یا بنی یا بنی با این عبارت البته اگر احتمال دارد اگر اشتباه نکنم در وزن (ان اللَه اذا اراد بعبد عملًا یرضی به اقله یا یرضی بالاقل) اگر خدا از یک عبدی از یک بنده خودش عملی را می‌خواهد، به اقل رضایت می‌دهد، این قدر خودت را به تعب نیانداز، این قدر خودت را اذیت نکن، چیه این قدر عرق کردی، بیا بنشین یک دور طواف بکن نماز بخوان، بیا بنشین یک ساعت بنشین قرآن بخوان، این ور و آن ور نگاه کن، فقط به بیت نگاه کن. (النظر الی الکعبه عباده) همین که نگاه به کعبه نگاه می‌کنی این عبادت است هی می‌آید هی می‌آید، از آنجا می‌آید، توجّه به آن جا، این باعث رد و بدل می‌شود، نه اینکه بیای بنشین و پشتت هم بکنی عین فلان آقا که اسمش را نمی‌برم و بعد هم با بقیه هر و هر و هر کر و کر و کر که دیگر صدای آن سنیها درآمد که رفتند به این ها، اینها که بودند؟ اینها علمای ما بودند که از ایران رفته بودند آنجا، داشتند با همدیگر سر چه چیزهایی، یارو گفتش که، این جا مسجدالحرام است می‌خواهید حرف بزنید بلند

شوید بروید در خیابان به، به این سنیها به ما ایراد گرفتند، من رفتم به ایشان گفتم: خجالت بکشید صدها فرسخ بلند شدید آمدید اینجا، نشستید پشتتان را کردید به کعبه و این حرفها را دارید می‌زنید تازه از ما بدشان آمد گفتم: خجالت بکشید این جا، جای این حرفها است (النظر الی الکعبه) نگاه کردن به کعبه این موجب ایجاد ارتباط است، ارتباط انسان را با آن مظهر نزول جذبات، کعبه مظهر نزول است دیگر، مظهر نزول جذبات است، وقتی که شما با کعبه ارتباط برقرار می‌کنید، می‌گیرید از آن به مثالتان به برزختان به ملکوتتان هر چی بر حسب آن مرتبه‌ای که دارد.

طعباً مرحوم پدر ما که نگاه می‌کرد با آن که ما نگاه می‌کنیم فرق می‌کند آنی که ما نگاه می‌کنیم به یک نحو است آنی که او نگاه می‌کند، بزرگان و اولیا نگاه می‌کنند به نحوه دیگر است او نگاه می‌کند بگویید درست بیا بنشین وقتی که استراحت کردی دو رکعت نماز خواندی نشستی یک ساعت گذشت دوباره بلند شو برو یک دیگر طواف کن یک دور دیگر انجام بده. امام باقر علیه‌السّلام می‌فرماید: به

فرزندش این قدر خودت را به تعب نیانداز، خدا از بنده خودش به کم قناعت می‌کند به کم چی؟ به کم باحال! این را می‌خواهد امام باقر علیه‌السّلام بگوید. این را من دارم می‌گویم، این باحالش مال من است ولی این نهفته است به استتار ضمیر است، به استتار چیز، اینی که خواندیم یادمان رفته است به استتار وجوبی، این ضمیر در آن مستتر است، این به کم باحال همین طور رفتن و عرق ریختن و اینها چیز کردن آنی که دارد **(افضل الاعمال احمزها)** این مربوط به این جا نیست این مربوط به آن جایی است که راه برای انسان راه منحصری باشد، یا اینکه انسان چیز نداشته باشد، اختیارش بتواند یعنی فاصله زمانی نداشته باشد، برای تغییر و تبدیلش آن جا می‌گویند که **(افضل الاعمال احمزها)** انسان وقتی که می‌خواهد یک عمل را انجام بدهد آنی که مشکل‌تر است انجام بدهد آن طبعاً آن عبودیت در آن بیشتر است ولی اگر مسئله حموزت این می‌رود کنار فقط یک صرف عمل پیدا می‌شود که در آن عمل یک حالت تکراری وجود دارد با تعب و اینها امام باقر علیه‌السّلام

می‌فرمایند این را انجام نده بیا یک طواف انجام می‌دهی، می‌نشینی، قشنگ استراحت می‌کنی، آب می‌خوری، دو رکعت نماز می‌خوانی، و یک ساعت که گذشت، نیم ساعت که گذشت، حالت که درست شد، دوباره که نشاط برای طواف انجام دادی، دوباره نشاط پیدا کردی، دوباره بلند شو برو و طواف انجام بده، این آن وقت می‌شود، آن طوافی که آن مورد نظر حضرت است، مورد نظر پروردگار است، این می‌شود آن طواف.

در مسئله بلوغ که صحبت به این جا رسید راستی این قضیه را من الآن یادم آمد تا یادم نرفته خدمت رفقا بگویم چند شب قبل به من یادآوری شد، چند شب قبل من یک داستانی از خدا رحمت کند مرحوم حاج عبدالزهرای گرعاوی گفتم چون اسمشان را بردم لذا در این جا تتمه‌ای دارد که خوب اصلاح می‌کنم آن نقل قولم را، آن جا گفتم که شیطان به صورت ایشان درآمده بود در مکه و مرحوم پدر بزرگ ما رحمه اللَه علیه متوجّه نشده بود، که قضیه این طور است چون از ولایت جدا شده بود! و از تحت ارشاد و دستگیری حضرت حدّاد سلام اللَه

علیه ایشان فاصله گرفته بود، **(لذا فما ذا بعدالحق الا الضلال)** آن ضلالت آمده بود و گرفته بود و افراد هم که مسائل را از باطن می‌دیدند به این شکل و کیفیت می‌دیدند ولی این مسئله هست که ایشان در آخر عمر رحمت الهی و کرم الهی شامل حالش شد و توبه کرد و برگشت و دوباره در زمره حواریون و شاگردان و ارادتمندان ایشان واقع شد، و با ولایت و محبّت و دستگیری ایشان از این دنیا رفت این را بنده خواستم خدمت رفقا بگویم که یک وقتی خدای نکرده مسئله مسئله اهانت نباشد و به طور کلی آن چرا که بوده همان طور نقل بشود.

در این جا در مسئله بلوغ این علّت این الزام و تکلیفی که خدای متعال آورده این علّتش عبارت است از همان تغییر و تبدل و این تغییر و تبدّل این با یک شب و دو شبه پیدا نمی‌شود برای انسان این ادامه دارد و استدامه دارد و بر آن اساس خداوند به انسان حکم می‌کند. پس بنابراین ما نمی‌توانیم همه افراد را حتی بعد از تعلّق تکلیف در یک سطح قرار بدهیم و از نقطه نظر ترتّب آثار همه را در یک زمره بدانیم

می‌خواستیم راجع به مسئله گناه، می‌خواستیم صبحت بکنیم که صحبت به اینجا کشیده شد علی کل حال قضیه گناه عبارت است آن جنبه استکبار نفسانی و جنبه تقابل نفسانی آن به اصطلاح گناه است و بر آن اساس خداوند متعال انسان را به ثواب یا به عقاب وا می‌دارد و مراتب عقاب هم بر اساس آن میزان استکبار و میزان تقابل سنجیده می‌شود نه همه به یک نحو و به یک کیفیت خوب امشب هم وقت گذشت و ما هنوز به قول مولانا اندر خم یک کوچه‌ایم، من، چند شب دیگر باقی مانده دعا کنید که این دیگر اقلًا این عبارت امام سجاد علیه‌السّلام به آینده موکول نشود ما تمام کنیم این مسئله را من از یک طرف فکر می‌کنم، شاید خودشان این جوری می‌خواهند چون من هیچی از این حرفهایی که امشب زدم، قصد زدنش را نداشتم، می‌خواستم که مسئله را به شکل فنی و علمی دیگر، امشب تمام کنم. ولی علی کل حال دیگر بنابر این بوده خوب ما هم دیگر حرفی نداریم.

پس یک کسی که نبوده در اختیار خودش می‌دانند هر وقت هر چی خودشان خواستند همان

جور بیاورند ما که در این جا نیامدیم که یک خلاصه خط مستقیم غیر قابل انعطاف، این راه را در پیش بگیریم نه باز می‌کنیم کتاب مفاتیح الجنان را و دعای ابوحمزه حضرت سجاد علیه‌السّلام را که واقعاً حضرت در این دعا اعجاز کرده اعجاز کرده! و می‌نشینیم دیگر شبهای ماه رمضان دیگر همین طور با همین صحبتها دل خودمان را خوش کردیم و هر چه آمد آن را گرامی‌می‌داریم وآن را پاس می‌داریم دیگر، چند شب دیگر بیشتر باقی نمانده و این ماه رمضان امسال هم رفت و تمام شد واقعاً امشب داشتم می‌گفتم به والده که عجیب چقدر خوب می‌شد که این ماه رمضان اقلًا یک چند ماه طول می‌کشید! آخر یک ماه نمی‌شد، این خدا مثل اینکه این جا نمی‌دانم چکار کرده چه قصدی داشته نمی‌شد، مثلًا این را سه ماه می‌کرد چهار ماهش می‌کرد خلاصه یا دوباره تکرار می‌کرد، مثلًا ولی آخر یک جوری است که حال وهوای ماه رمضان دیگر تکرار شدنی نیست آدم احساس می‌کند حتی در ماه، شما در ماه ذی القعده روزه بگیری در ماه محرم روزه

بگیرید ولی ماه رمضان نمی‌شود حال و هوای ماه رمضان فرق می‌کند اصلًا فضا فرق می‌کند، انگار عالم تکوین بر محور دیگری می‌گردد و مدبّرات امر، تدبیر امور دیگری را می‌کنند، درک انسان این را احساس می‌کند علی کل حال هر چه آن خسرو کند شیرین بود ما حرفی نداریم ولکن از خدا برای خود بنده در این ماه رمضان برای خود بنده اگر هیچ فائده‌ای نداشت این مقدار فهمیدم که من از توی تمام این دعای ابی حمزه ثمالی، فهمیدم این عبارت مال خود بنده است.

این عبارت اذَا رَأَیتَ مَولای ذُنوبی فَزَعت این مقدار از فهم برای بنده پیدا شد برای خصوص بنده که من فهمیدم به خدا هم گفتم خدایا اگر امام سجاد علیه‌السّلام من نمیدانم در چه حالی این عبارت را گفته آن دیگر به خودش مربوط است ما چه می‌فهمیم، از امام که ما سر در نمی‌آوریم، ما هم داریم صحبت می‌کنیم، می‌گوییم ولی بین آن چه که ما می‌گوییم و آن چه که در قلب امام می‌گذرد، ما کجا و خس کجا، و آن ذره کجا و عرش اعلی کجا، این که دلمان خوش کرده‌ایم به یک مشت عبارات و

اصطلاحات و امثال ذلک ولی من این قدرش را با خدا گفتم که خدایا فهمیدم که امام سجاد علیه‌السّلام این را برای من گفته این دیگر می‌توانم صاف بگویم بدون رودربایستی بدون شبهه بگویم که این عبارت مربوط به من است به بقیه رفقا هم کاری ندارم رفقا هم بابا حالشون خوب است احوالشان خوب است از من یکی بهترند از من یکی شما بهترید این را خیلی من اهل جانماز آب کشیدن، و از این چیزها نیستیم این را به اصطلاح فهمیدیم خدا فهم انسان را باز کند و انسان را نسبت به مطالب، این خیلی مسئله مهمّی‌است که انسان امام سجاد علیه‌السّلام انسان را به یک درجه‌ای می‌رساند که می‌فهمد واقعیّتش چه است، این خیلی مهّم است، ما هنوز واقعیت خودمان را نشناختیم، لذا این جفتکهایی که می‌زنیم مال همین است ما هنوز هر چه هم می‌گوییم شوخی است، سی درصد، بیست درصد اگر شناختیم در همان بیست درصد آه و فغانمان به هوا رفته اینها مال بیست درصد است، اگر صد درصد بود چه می‌کردیم؟

اگر صدر در صد بود چه می‌کردیم خودمان را از

کوه پرت می‌کردیم اگر بیست درصد پانزده درصد به ما حالی کردند تو سرمان می‌زنیم که ای وای چه بر سر ما آمده و ما به کجا خواهیم رفت و اوضاع آخرت ما چگونه خواهد بود خدا فهم ما را زیاد کند انشاءاللَه در این شبهای آینده یک مقداری راجع به این قضیه بحث داریم که چطور انسان به آن مرتبه‌ای که حضرت از آن مرتبه دارد این را میگوید برسد، دیگر باید چه خاکی بر سرش بکند، واقعاً نه این که شوخی گریه کنیم اهه اهه اهه همین طوری ادا در بیاوریم، خدایا نمی‌دانم فلان و این همه‌اش بازی است این هیئت بازی است، اینها همش نه نه مثل مادر بچّه مرده مثل مادری که فرزندش، مثل آن پدری که فرزندش در دامنش جان داده، مثل آن مادری که بالای سر فرزندش، و فرزندش دارد تمام می‌کند. مثل آن، مثل آن انسان به اضطراب می‌افتد انسان به تلاطم می‌افتد، انسان به تلاطم می‌افتد، یک جایی بودیم یک قضیه‌ای نقل کردیم که این قضایا این کشته‌ها و این مسائل لا اله الا اللَه چه مسائلی انجام شد بعد آن بنده خدا یک چیزی گفت، گفت درد این مسئله را کسی نمی‌فهمد مگر این که

فرزندش روی دستش جان بدهد، گفتم بله همین است فقط همین است هیچ کس دیگر نمی‌فهمد، هیچ کس دیگر نمی‌فهمد، آن مادری که مادر بچّه مرده، مادری که جلوی چشمش بچّه‌اش دارد می‌میرد، نه اینکه خبر به او بیاورند که بچّه‌ات مرده‌ها نه، جلوی چشمش دارد جان میدهد، این چه حالی دارد کسی نمی‌فهمد مگر این که خودش به سرش بیاید، یا پدر یا مادر است خدا انسان را نجات بدهد و دست ما را بگیرد دست ما را بگیرد و در این فتن آخرالزمان علیه‌السّلام خدایا فقط به تو پناه می‌بریم و به ولی تو پناه می‌بریم و غیر از تو ولییت هیچ پناهگاهی در دنیا و آخرت ما نداریم! خدایا دست ما را از دامان اهل بیت کوتاه نکن و در همه احوال در دنیا و آخرت ما را تابع آنها قرار بده و بس.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد